

گزارنده، راوی، شاعر: کلیدی برای حل مسئله منابع شاهنامه^۱

سید علی محمودی لاهیجانی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

دکتر محمد فشارکی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

دکتر محبوبه خراسانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

چکیده:

پژوهشگران دربارهٔ مأخذ یا مأخذ فردوسی در نظم شاهنامه، نظرات گوناگونی را مطرح کرده‌اند. عده‌ای از آنها برآنند که فردوسی از منابع کتبی و شفاهی بهره برده است؛ افرادی تنها شاهنامهٔ ابومنصوری را منبع فردوسی می‌دانند و عده‌ای فردوسی را وارث سنت نقالی و شفاهی گذشته قلمداد می‌کنند و اشاره به دهقان و موبدان زرتشتی در شاهنامه را نشانهٔ ارتباط فردوسی با این گروه می‌دانند. با دقت در شاهنامه، می‌توان به این نکته پی برد که راوی و شاعر دو شخصیت متفاوت‌اند. شاعر شاهنامه بی‌شک فردوسی است اما راوی شاهنامه که در اصل راوی داستان‌های مأخذ فردوسی یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری بوده، دهقان صد و بیست ساله‌ای است که اهل شهر چاچ بوده و بهرام نام دارد. با درک تمایز سخنان راوی و شاعر در شاهنامه، ویژگی‌های مأخذ فردوسی برای ما آشکار می‌شود، ویژگی‌هایی که بیانگر آن است که مأخذ فردوسی تنها یک کتاب بوده است، کتابی که فردوسی، خود را متعهد می‌دانسته حتی واژگان آن را برای حفظ روایت دهقان، به‌کار گیرد و همین امر سبب شده واژگان تازی اندکی به شاهنامه راه یابد.

واژگان کلیدی: شاهنامهٔ فردوسی، منابع شاهنامه، خداینامه، شاهنامهٔ ابومنصوری.

مقدمه

دربارهٔ مأخذ یا مأخذ احتمالی شاهنامهٔ فردوسی پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته و شاهنامه‌پژوهان بسیاری، مقاله یا فصلی از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند اما متأسفانه در این زمینه شواهد و مدارک اندکی موجود است و همین امر سبب شده بسیاری از پژوهشگران نتوانند به نتایج قطعی و مسلمی دست یابند و گاه سخنان نادرستی را ارائه کرده‌اند. از این رهگذر عبدالحسین زرّین‌کوب محققان را از ورود به این مسأله باز می‌دارد و می‌گوید: «محقق هوشیار باید از سه چیز که بعد از سال‌ها بحث جز تشّت و تردید از بحث در آن حاصلی به دست نیامده است صرف نظر کند و اینجاست که محقق اگر نداند چه باید نوشت نخواهد دانست که چه باید نوشت. از این سه بحث یکی «تاریخ آغاز و انجام شاهنامه است»، مسئلهٔ دیگر «بحث در باب مأخذ یا مأخذ شاهنامه است» و سوم «مقایسهٔ بین شاهنامه‌ها و سایر حماسه‌ها از هندی و ارمنی و یونانی و ایرلندی و امثال آنها و سعی در تقریر وجوه قواعد و اصول مشترک حاکم بر این نوع» (زرّین‌کوب، ۱۳۸۱، صص ۵۶-۵۵) هر چند خود در ادامه به بررسی همین موارد پرداخته‌اند اما پند ایشان، سبب می‌شود، پژوهندگان در اینگونه موارد با احتیاط بیشتری گام بردارند. اما در مجموع آنچه دربارهٔ منبع یا منابع فردوسی در نظم شاهنامه بیان شده، نظرات گوناگونی است که نشان از وسوسهٔ تحقیق و پژوهش در این مورد را دارد و می‌توان آنها را به طور کلی به سه بخش تقسیم کرد:

در بخش نخست می‌توان از شاهنامه‌شناسانی نام برد که معتقدند فردوسی از منابع متعددی استفاده کرده که این منابع یا آثار کتبی و یا ترکیبی از آثار کتبی و شفاهی بوده است. این پژوهشگران شاهنامهٔ ابومنصوری را اصلی‌ترین منبع مکتوب فردوسی می‌دانند و بر این باورند که در این کتاب داستان‌هایی چون «بیژن و منیژه»، «اکوان دیو»، «رستم و سهراب» و برخی دیگر از داستان‌ها، ذکر نشده بوده است و فردوسی احتمالاً در جوانی پیش از نظم شاهنامه، این داستان‌ها را از روایت‌های شفاهی و یا از منابع مکتوب دیگری جز شاهنامهٔ ابومنصوری به نظم درآورده و با این کار طبع شعری خود

را آزموده و پس از سرودن شاهنامه در دوران کهنسالی، آنها را به شاهنامه منتقل کرده است. از جمله این افراد می‌توان به نولدکه (۱۳۶۹، صص ۸۶-۸۵)، ذبیح‌الله صفا (۱۳۸۹، ص ۱۷۸)، مجتبی مینوی (۱۳۷۲، صص ۷۰-۶۹) و (۱۳۶۹، د)، عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۸۱، ص ۷۱)، محمدامین ریاحی (۱۳۸۹، صص ۸۶-۷۹)، سعید حمیدیان (۱۳۸۷، صص ۱۱۴ و ۱۴۵)، جلال خالقی مطلق (۱۳۷۲، ص ۲۸)، جلال متینی (۱۳۷۷، صص ۴۲۳ و ۴۲۵) و محمدجعفر محجوب (۱۳۸۷، صص ۶۱-۶۰) اشاره کرد. در این‌باره ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «فردوسی بجز شاهنامه ابو منصور علی‌الظاهر از بعضی داستان‌های منفرد دیگر نیز که در آن روزگار شهرتی داشته، استفاده کرده و از آن جمله است داستان رزم بیژن و گرازان یا داستان بیژن و منیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو و داستان رستم و سهراب و بعضی از رزم‌های رستم.» (صفا، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴) حتی محمدامین ریاحی فراتر می‌رود و می‌نویسد: «داستان‌های زال و رودابه و سیاوش و سودابه و فرود هم شاید خارج از شاهنامه ابو منصور بوده و فردوسی آنها را که ظاهراً در خداینامگ هم نیامده پیش از دسترسی به منبع اساسی خود از روایات شفاهی یا مکتوب رایج در میان مردم گرفته و سروده است.» (ریاحی، ۱۳۸۹، ص ۸۵) خالقی مطلق هر چند تعدد مآخذ کتبی را در کار فردوسی رد نمی‌کند اما استفاده از روایت‌های شفاهی را مردود می‌داند و می‌گوید: «بنده خود در گذشته یک‌بار حدس زده بودم که شاید مآخذ داستان رستم و اسفندیار شفاهی بوده باشد. ولی اکنون گمان نمی‌کنم که حتی یک داستان شاهنامه هم مآخذ شفاهی داشته است. نه فقط از این نظر که در سراسر شاهنامه حتی یک دلیل قاطعی برای چنین حدسی نیست، بلکه به گمان این حقیر فردوسی مآخذ شفاهی را فاقد اعتبار می‌دانست.» (خالقی مطلق، ۱۳۷۷، صص ۵۱۴-۵۱۳). اما گذشته از منابع و مآخذ فردوسی، خالقی مطلق نظم داستان بیژن و منیژه را به دوران جوانی شاعر نسبت می‌دهد و آن را به سال‌های ۳۵۰ تا ۳۶۰ هـ. ق، مربوط می‌داند. (خالقی مطلق، ۱۳۷۹، ص ۷۰) اسکندر نیز در داستان‌هایی که فردوسی از او بیان می‌کند از نژاد ایرانیان است و با چیرگی بر ایران چهره منفوری ندارد ولی در

داستان‌های پادشاهان ساسانی به بدی از او یاد می‌شود. این دوگانگی سبب شده که نولدکه (۱۳۶۹، ص ۸۶) و مینوی (۱۳۷۲، ص ۶۶)، مآخذ اسکندرنامه فردوسی را مستقل از شاهنامه ابومنصوری بدانند، حتی نولدکه داستان «بهرام گور» را نیز از مآخذ دیگر جدای از خداینامه و شاهنامه ابومنصوری می‌داند. (نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۸۶) این سخنان سبب شده که سعید حمیدیان بدون ارائه دلیلی روشن و محققانه بنویسد: «با توجه به تعدد و تنوع منابع کتبی و شفاهی، فردوسی نه با کتابی حاضر و آماده که تنها می‌بایست به نظم کشیده شود، بلکه با داستان‌هایی مواجه بوده که تکه‌تکه و رقع‌رقعه و از اینجا و آنجا و این قلم و آن دهان فراهم می‌آورده و سپس خودش با طراحي و تدوین دقیق و مناسب اثری مرتبط و منسجم را با ساختاری استوار پدید آورده است.» (حمیدیان، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴) سجّاد آیدنلو (۱۳۸۳، ص ۱۱۴) نیز معتقد است که منبع اصلی فردوسی، شاهنامه ابومنصوری بوده است؛ اما این شاهنامه را نمی‌توان یگانه مآخذ کار فردوسی قلمداد کرد بلکه با توجه به فراین عقلی و متنی، فردوسی پیش از سرودن شاهنامه ابومنصوری (۳۷۰-۳۸۴ هـ ق) و حتی در زمان تدوین دوم (۳۸۴-۴۰۰ یا ۴۰۲) داستان‌هایی را از منابع دیگر سروده و در چهارچوب اصلی کار گنجانده است. اما از آخرین پژوهش‌ها در زمینه منابع و مآخذ فردوسی در نظم شاهنامه، پژوهش محمود حسن‌آبادی است که در مقاله‌ای با عنوان «شفاهی یا کتبی؟ بررسی نظریات مربوط به سرچشمه شاهنامه» به طبقه‌بندی نظریات پژوهشگران درباره منبع یا منابع فردوسی در نظم شاهنامه پرداخته و در سه بخش نظر این پژوهشگران را به صورت انتقادی بیان کرده است. (حسن‌آبادی، ۱۳۹۴، صص ۲۸-۳۷) در مقاله خود به نظر یاماموتو (yamamoto) درباره منابع فردوسی اشاره می‌کند و این نکته را با توجه به سخن این پژوهشگر بیان می‌کند که امکان بهره‌گیری فردوسی از هر دو سنت شفاهی و کتبی وجود داشته است؛ یعنی شاهنامه، حماسه مکتوبی است که ظاهراً به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر سنت شفاهی قرار گرفته است، هر چند یاماموتو به جنبه شفاهی

منابع فردوسی بیشتر توجه دارد. (حسن‌آبادی، ۱۳۹۴، صص ۴۰-۳۹) در انتهای مقاله خود، به استفاده فردوسی از هر دو منبع یعنی منبع شفاهی و رأی کتبی می‌دهد.

در بخش دوم، شاهنامه‌شناسانی چون محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی قرار دارند که معتقدند با توجه به شواهد و قراین، فردوسی در نظم شاهنامه نه تنها از منابع شفاهی استفاده نکرده بلکه تنها از یک منبع کتبی و آن هم شاهنامه ابومنصوری بهره برده است. امیدسالار در این باره می‌گوید: «بنده در اینجا صریحاً اظهار می‌دارم که در سرتاسر شاهنامه حکایتی وجود ندارد که از منبع کتبی مشخصی، یعنی شاهنامه ابومنصوری، اخذ نشده باشد.» (امیدسالار، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹) «علی‌ای‌حال بنده بسیار بعید می‌داند که فردوسی داستانی از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری در کتاب خود آورده باشد.» (امیدسالار، ۱۳۸۱، صص ۲۰۱-۱۹۴) ابوالفضل خطیبی نیز نظری مشابه با ایشان دارد و می‌گوید: «شاهنامه فردوسی، به احتمال قوی، فقط از روی شاهنامه مفقود ابومنصوری به نظم درآمده و این شاهنامه منشور نیز بر اساس روایات ویژه دهقانان از تاریخ ملی ایران مدون شده است.» (خطیبی، ۱۳۸۱، ص ۷۳).

در بخش سوم، نظر شاهنامه‌پژوهان غربی، الگا دیویدسن (Olgam.Davidson) (۱۳۸۷، صص ۱۱-۱۰) و دیک دیویس (Dick.Davis) (۱۳۷۷، صص ۱۱۰-۹۲) قرار دارد که معتقدند، فردوسی از منابع و مآخذ شفاهی که حتی برخی از آنها روایات شفاهی منظوم بوده، استفاده کرده است. دیویدسن با توجه به تعریف کاربردی میلمن پری (Milman.Parry) از فرمول که اساس سروده‌های شفاهی است و همچنین تحقیقات آلبرت لرد (Albert.B.Lord) در این زمینه، بیان شعری شاهنامه فردوسی را بر بنیاد فرمول‌هایی می‌داند که از طریق زنجیره‌ای از روایت‌های شفاهی شاعرانه به فردوسی رسیده است. او وجود خداینامه پهلوی مکتوب و ترجمه مکتوب آن را که توسط موبدان زرتشتی انجام گرفته و به کتاب شاهنامه ابومنصوری مشهور است، رد می‌کند و پژوهش محققانی چون حسن تقی‌زاده و محمد قزوینی را در این باره، برای اطمینان خاطر ایرانیان از وجود مدرکی برای اثبات تاریخ خود می‌داند. در نهایت تمام

تلاش دیویدسن آن است که فردوسی را شاعری شفاهی معرفی کند که مانند شاعران شفاهی باستان، با توجه به همه سنت‌های شاعرانه پیش از خود و با فراگیری همه آنها سعی در ارائه شاهنامه به سبک و روش خاص خود دارد و معتقد است فردوسی در این راه از کمک نقالان زرتشتی و گویندگان دیگری که نام آنها را در شاهنامه آورده، بهره برده است. (دیویدسن، ۱۳۸۷، ص ۲۱۱) دیویدسن حتی «دقیقی» را شاعری با کیش زرتشتی می‌داند که فردوسی با اشاره به گشتاسپ‌نامه تلاش کرده، حاصل و مجموعه سنت‌های شعری زرتشتیان را در شاهنامه گردآوری کند. (دیویدسن، ۱۳۸۷، ص ۳۱) او درباره سنت شعری فردوسی می‌نویسد: «سنت شعری فردوسی در جای خود سنتی شفاهی بود، و شاهنامه او به عنوان سنت شفاهی‌ای زنده در دوران پس از تحریرش باقی مانده بود. شعر فردوسی رسانه‌ای رشدیابنده بود که پیوسته خود را با جامعه‌ای که برای آن نوشته و بازنوشته می‌شد، وفق می‌داد.» (دیویدسن، ۱۳۸۷، ص ۳۹)

با همه کوششی که دیویدسن در کتاب خود برای منطبق کردن نحوه سرودن شاهنامه فردوسی با آراء و نظریات میلمن پری و آلبرت لرد دارد، نتیجه‌گیری او درباره شاهنامه در مواردی چندان از استدلالی منطقی برخوردار نیست. او در پایان مطالب خود چنین می‌گوید: «بنابراین، چنین نتیجه می‌گیرم که در نهایت، اعتبار شاهنامه فردوسی مبتنی بر سنت نقالی است، به گونه‌ای که توسط موبدان و دهقانان اجرا می‌شده و در شاهنامه بدان اشاره شده است. این ادعای فردوسی که او شاهنامه کهن منثور پهلوی را گرفته و آن را به شاهنامه منظوم تبدیل کرده - به بهترین و اولین و در نتیجه تنها شاهنامه - بدون تکیه بر سنن نقالی که او خود فوت و فن آن را آموخته بود، امکان‌پذیر نبود. مفهوم کتاب، مانند عصاره‌ای از زمان، نه فقط شکلی منظوم از سرودن را در حین اجرا در خود دارد، بلکه در کل عصاره و مجموعه تمام سنن نقالی مطلوب قبل و بعد فردوسی است. بدین گونه، این کتاب هم مصداق عینی دارد و هم نمادی است که اعتبار و اصالت روایات شاعرانه‌ای را که اجرا می‌گردد در خود جای داده است.» (دیویدسن، ۱۳۷۸، ص ۶۰)

نخست باید به این موضوع اشاره کرد که دیویدسن، آوردن واژه‌های موبد و دهقان را در شاهنامه نشان از وجود افرادی می‌داند که فردوسی روش سرودن اشعار خود و به طور کلی روش نقلی را از آنها آموخته است و این افراد سنت شفاهی را به او منتقل کرده‌اند. او می‌نویسد: «در بیان شاعرانه شاهنامه واژه‌های موبد و دهقان، بدان جهت که هر دو به معنای نقل و مؤید سنت‌ها هستند، به یک معنا به‌کار رفته‌اند... بدین ترتیب دهقان و موبد در نظر فردوسی برابر با شعر شفاهی است و روایات آنان است که فردوسی به شیوه یک نقل اخذ و بازگو می‌کند.» (دیویدسن، ۱۳۸۷، صص ۴۵ و ۴۷)

نکته‌ای که شاهنامه‌پژوهان بدان کمتر توجه کرده‌اند و گاه اصلاً توجهی نکرده‌اند آن است که فردوسی راوی شاهنامه نیست، بلکه او شاعری است که وظیفه خود را منظوم کردن روایت فرد دیگری می‌داند. هر چند افرادی چون ذبیح‌الله صفا در کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» (صفا، ۱۳۸۹، صص ۸۸-۷۴) و اکبر نحوی در مقاله «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه» (نحوی، ۱۳۸۴، صص ۶۴-۳۲) تا حدودی به این نکته اشاره کرده‌اند اما آن را به صورت یک اصل کلی در همه شاهنامه در نظر نگرفته‌اند. در این پژوهش کوشش شده با نشان دادن تمایز مترجم، راوی و شاعر در شاهنامه، به ویژگی‌هایی از منبع فردوسی با توجه به روایت راوی و واژگان به کار رفته توسط او، اشاره شود. با این توضیح باید این پرسش را مطرح کرد که راوی شاهنامه یعنی راوی داستان‌های منبع فردوسی که فردوسی آنها را به نظم درآورده، چه کسی بوده است؟

تفاوت گزارنده، راوی و شاعر در شاهنامه فردوسی

فردوسی در ابتدای شاهنامه آورده که در شهر خود، دوست مهربانی داشته که کتابی را برای او فراهم می‌کند تا با به نظم کشیدن آن، نزد بزرگان آبرویی برای خود

بجوید و او که به گفته این دوست مهربان، سخن گفتن پهلوانی را نیک می دانسته به منظوم کردن آن مشغول می شود:

تو گفتی که با من به یک پوست بود	به شهرم یکی مهربان دوست بود
به نیکی گراید همی پای تو	مرا گفت خوب آمد این رای تو
به پیش تو آرم مگر نغنوی	نشسته من این نامه پهلوی
سخن گفتن پهلوانیت هست	گشاده زبان و جوانیت هست
بدین جوی نزد مهان آبروی	شو این نامه خسروان بازگوی

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۳، ب ۱۶۰-۱۵۶)

تحقیقات شادروان قزوینی نشان داد که این کتاب به احتمال فراوان، شاهنامه ابومنصوری بوده که امروز جز مقدمه‌ای از آن بر جای نمانده است. (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲، صص ۲۶-۲۲) این کتاب به دستور ابومنصور عبدالرزاق حاکم توس توسط چهار موبد که از شهرهای مختلف به توس فراخوانده شدند، در سال ۳۴۶ هـ ق تدوین و تنظیم شد. اما در این میان به احتمال بسیار فرد پنجمی نیز وجود داشت که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، نامی از او برده نشده است. این فرد کسی است که منبع فردوسی یعنی داستان‌های شاهنامه ابومنصوری توسط او روایت شده و فردوسی در جای جای شاهنامه به او اشاره می کند. طبق گفته فردوسی این فرد، دهقان سالخورده‌ای است که صد و بیست سال از عمرش سپری شده، اهل شهر چاچ است و بهرام نام دارد. ما اشاره به این دهقان را در بخش‌های مختلف شاهنامه مشاهده می کنیم، از جمله در ابیات زیر:

چنین گفت گوینده پرسی	که بگذشت سال از برش چار سی
----------------------	----------------------------

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۹۷، ب ۷۶۶)

چنین گفت روشن دل پرسی	که بگذشت با کام دل چار سی
-----------------------	---------------------------

(همو، ج ۹، ص ۲۳۰، ب ۳۶۸۶)

کنون ای سراینده فرتوت مرد	سوی گاه اشکانیان بازگرد
چه گفت اندر آن نامه راستان	که گوینده یاد آرد از باستان

چنین گفت داننده دهقان چاچ کزان پس کسی را نبد تخت عاج
(همو، ج ۷، ص ۱۱۵، ب ۴۹-۴۶)

این دهقان که همنسال که خواهیم دید فردوسی او را با صفت‌هایی چون «سخنگوی» (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۸، ب ۱)، «پژوهنده نامۀ باستان» (ج ۱، ص ۲۸، ب ۵)، «سراینده مرد» (ج ۳، ص ۷، ب ۱۹)، «گویا» (ج ۴، ص ۹، ب ۱۴)، «جهان‌دیده پیر» (ج ۶، ص ۱۶۷، ب ۲۴)، «پیر دانش‌پژوه» (ج ۶، ص ۷۵۹، ب ۳-۳۰)، «گوینده پهلوی» (ج ۷، ص ۱۲، ب ۱۰۳)، «سراینده فرتوت‌مرد» (ج ۷، ص ۱۱۵، ب ۴۶)، «گوینده پارسی» (ج ۸، ص ۹۷، ب ۷۶۶)، «گوینده» (ج ۸، ص ۱۴۷، ب ۱۵۶۶)، «آموزگار» (ج ۸، ص ۳۰۳، ب ۴۲۶۸)، «مرد روشن‌روان» (ج ۸، ص ۳۰۴، ب ۴۲۸۷)، «بیدار مرد کهن» (ج ۹، ص ۲۱۰، ب ۳۳۶۹) و «داستان‌گوی» (ج ۹، ص ۲۲۰، ب ۳۵۱۸) می‌خواند، به احتمال فراوان، سخنان یا بهتر است بگوییم ترجمه داستان‌های خداینامه را از موبدان می‌شنیده و آنها را از زبان خود به بهترین شکل ممکن در شاهنامه ابومنصوری روایت می‌کرده است. در سراسر شاهنامه فردوسی، حضور او مشهود است و فردوسی آنجا که می‌گوید داستان را از زبان موبدان شنیده و نقل می‌کند در اصل سخنان دهقان (راوی) را به نظم درآورده، یعنی این دهقان است که می‌گوید ترجمه داستان را از موبدان زرتشتی شنیده و روایت می‌کند نه فردوسی. در این باره ابوالفضل خطیبی می‌گوید: «تعبیرات قالبی فردوسی («گفتار دهقان» و جز آن) مأخوذ از منبع او شاهنامه ابومنصوری است که در آن، همچنان که در مقدمه، باید در مواضع متعدّد به این تعبیرات اشاره شده باشد نه آنکه شاعر به راستی روایات خود را از دهقانی شنیده باشد. بویژه آنکه عبارت «گفتار دهقان» مذکور در مقدمه بارها در شاهنامه فردوسی تکرار شده است.» (خطیبی، ۱۳۸۱، ص ۶۲)

کسانی که با پیشه مترجمی آشنا هستند، می‌دانند که آموختن یک زبان برای برگردان یک کتاب از زبانی به زبان دیگر شرط لازم ترجمه است اما شرط کافی، روایت درست یک متن با کاربرد دقیق عبارات و جملاتی است که بیشترین انطباق را با متن اصلی داشته باشند و بتوانند مفاهیم را به بهترین شکل ممکن به خواننده منتقل

کنند. در منبع و مأخذی که فردوسی از آن بهره‌مند شده، موبدان، کتابی را ترجمه کرده‌اند و دهقان آن را روایت کرده و اینگونه کار یک مترجم زبردست انجام گرفته است. در ابتدا حضور این راوی (دهقان چاچ) را در آغاز داستان کیومرث مشاهده می‌کنیم یعنی نخستین داستان شاهنامه:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست...
پژوهنده نامۀ باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۸، ب ۱ و ۶-۵)

فردوسی در این ابیات فرد مورد نظر را «دهقان سخن‌گوی» و «پژوهنده نامۀ باستان» می‌خواند که داستان کیومرث به روایت او آغاز می‌شود. ممکن است گفته شود که این دهقان یکی از همان موبدان زرتشتی است که نامشان در شاهنامه آمده اما شواهدی وجود دارد که این استدلال را رد می‌کند. در جایی سخن از دهقان است ولی بلافاصله سخن از موبدی به میان می‌آید که داستان را او برای دهقان می‌گوید تا دهقان آن را به زبان خود روایت کند و فردوسی در شاهنامه به روشنی به وجود این دو شخصیت اشاره کرده است، از جمله در ابتدای داستان «رستم و سهراب» می‌خوانیم:

ز گفتار دهقان یکی داستان بیوندم از گفتۀ باستان
ز موبد برین گونه برداشت یاد که رستم یکی روز از بامداد...

(ج ۲، ص ۱۷۰، ب ۱۶-۱۵)

در این ابیات می‌توانیم حضور دهقان (راوی داستان)، شاعر یا پیوند دهنده داستان (فردوسی) و موبد (گزارنده داستان) را مشاهده کنیم. موبد احتمالاً داستان را از خداینامه پهلوی به فارسی ترجمه می‌کرده و سپس آن را برای دهقان می‌خوانده و دهقان داستان را به شیوه خود در شاهنامه ابومنصوری روایت می‌کرده است. سال‌ها بعد فردوسی با به دست آوردن این کتاب، هر داستان را با توجه به ترجمه موبد و روایت

دهقان، منظوم کرده است. در ابتدای داستان «سیاوش» نیز موردی مشابه با داستان رستم و سهراب می‌بینیم:

به‌گفتار دهقان کنون بازگرد نگر تا چه گوید سراینده مرد
چنین گفت موبد که یکروز طوس بدانگه که برخاست بانگ خروس

(ج ۳، ص ۷، ب ۲۰-۱۹)

در اینجا دهقان و موبد، مترادف یکدیگر نیستند، بلکه فردوسی پیش از سرودن داستان سیاوش، در مقدمه‌ای نظم شاهنامه را نو شدن سخنان کهن می‌داند و از پنجاه و هشت سالگی خود سخن می‌گوید و سپس برای آوردن داستان جدید به روایت دهقان باز می‌گردد یعنی در شاهنامه ابومنصوری می‌خواند که دهقان از زبان موبد، داستان را از برخاستن طوس در صبح آغاز کرده است. این بدین معناست که بیت نخست (به‌گفتار دهقان کنون بازگرد...) از زبان فردوسی بیان شده است و بیت دوم (چنین گفت موبد که یک روز طوس...) از زبان دهقان چاچ. در داستان «رستم و اسفندیار» از دهقان و موبدی که به استعاره «بلبل» خوانده شده، یاد می‌شود:

ز بلبل شنیدم یکی داستان که برخواند از گفته باستان

(ج ۶، ص ۲۱۷، ب ۱)

همانطور که می‌دانیم در برخی از آثار ادب پارسی، ارتباطی میان بلبل و موبدان زرتشتی و زبان پهلوی وجود دارد. درباره این ارتباط، اسلامی ندوشن می‌نویسد: «از ارتباط بلبل با زبان پهلوی، هم در شاهنامه و هم در جاهای دیگر یاد شده است، از جمله در این رباعی منسوب به خیام: بلبل به زبان پهلوی با گل زرد... و در این غزل حافظ: بلبل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی... این نسبت گویا از این جهت تصور شده است که خواندن بلبل را به آهنگ و شیوه‌ای می‌دانستند که روحانیون زرتشتی، زند را از بر می‌خوانده‌اند و باز گویا به همین سبب مرغ خوش‌آوازی نظیر بلبل را زندواف لقب داده‌اند. گذشته از آهنگ، چه بسا که نامفهوم بودن و غرابت در طرز خواندن موجب شده است که کسانی زندخوانی موبدان را «زمزمه شوریده» بنامند.» (اسلامی

ندوشن، ۱۳۹۰، صص ۲۳۶-۲۳۵) در اینجا نیز این فردوسی نیست که داستان را از موبد می‌شنود و بیان می‌کند بلکه راوی اصلی داستان یعنی دهقان است که داستان «رستم و اسفندیار» را از موبد (بلبل) که او نیز از کتابی (خداینامه) خوانده و ترجمه کرده، در شاهنامه ابومنصوری روایت می‌کند. فردوسی در اینجا نیز سخن دهقان را عیناً به نظم درآورده است.

در مواردی نیز به نام موبدانی که مترجم خداینامه پهلوی بوده‌اند و نام آنها در مقدمه باز مانده از شاهنامه ابومنصوری ذکر شده است، اشاره می‌شود و البته در این موارد فردوسی از زبان دهقان به این موبدان اشاره می‌کند؛ زیرا این دهقان است که به طور مستقیم با این موبدان زرتشتی در ارتباط بوده و داستان را از آنها می‌شنیده و فردوسی در این موارد با خواندن سخنان دهقان در منبع خود، تنها گفته‌های او را به نظم کشیده است. به عنوان مثال در ابتدای داستان «طلخند و گو» می‌خوانیم:

چنین گفت شاهوی بیداردل که ای پیر دانای و بسیاردل

ایا مرد فرزانه و تیزویر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر

(ج ۸، ص ۲۱۷، ب ۲۸۱۱-۲۸۱۲)

این «شاهوی» یکی از موبدان زرتشتی بوده که به فرمان ابومنصورالمعمری از نیشابور برای ترجمه خداینامه فراخوانده شده بود و نام کامل آن در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، «شاهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور»، (رضازاده ملک، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹) ذکر شده است. البته محمد قزوینی با توجه به دست‌نویس‌هایی که در اختیار داشته نام او را «ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور» (قزوینی، ۱۳۳۲، ص ۳۵) آورده است که به نظر می‌رسد واژه «ماهوی»، گشته «شاهوی» باشد. همانطور که در این دو بیت می‌بینیم، شاهوی (موبد) به پیر دانا و بسیاردل (دهقان)، داستان «طلخند و گو» را می‌گوید و سپس داستان از زبان دهقان برای خواننده روایت می‌شود. در پایان این داستان گفته شده:

سرآمد کنون بر من این داستان چنان هم که بشنیدم از باستان

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۲۴۷، ب ۳۳۳۶)

در نگاه نخست به نظر می‌رسد این فردوسی است که می‌گوید داستان را همانگونه که از باستان شنیدم به پایان رساندم در حالی که این دهقان است که می‌گوید: داستان را همانگونه که موبد (شاهوی) برای من از باستان (خداینامه) خواند، شنیدم و روایت کردم. پس از داستان «طلخند و گو»، داستان «کلیله و دمنه» را می‌بینیم. در ابتدای این داستان هم به موبد دیگری اشاره شده، که مترجم این داستان بوده است:

نگه کن که شادان برزین چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت

(ج ۸، ص ۲۴۷، ب ۳۳۳۷)

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، نام و نسب این موبد، «شادان پسر برزین از طوس» (رضازاده ملک، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹ و قزوینی، ۱۳۳۲، ص ۳۵)، نوشته شده است. در اینجا دهقان، داستان کلیله و دمنه را از گفته شادان برزین روایت می‌کند. این در حالی است که خواننده در ابتدا تصور می‌کند، گوینده این جمله (نگه کن...) که در ابتدای بیت آمده، فردوسی است، در صورتی که فردوسی فقط جمله دهقان را منظوم کرده است. در انتهای این داستان نیز برای روایت کردن داستان «کسری و بوزرجمهر» که پس از کلیله و دمنه آمده، بیت زیر از گفته دهقان بیان می‌شود:

نگه کن کنون کار بوزرجمهر که از خاک برشد به گردان سپهر

(شاهنامه، ج ۸، ص ۲۵۵، ب ۳۴۶۹)

در ابتدای داستان «پادشاهی هرمز» پسر کسری انوشیروان، نام یکی دیگر از موبدان و مترجمان خداینامه ذکر شده است:

یکی پیر بد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری

جهان‌دیده‌ای نام او بود ماخ سخن دان و با فرّ و با یال و شاخ

پرسیدمش تا چه داری به یاد ز هرمز که بنشست بر تخت داد

چنین گفت پیر خراسان که شاه چو بنشست بر نامور پیشگاه...

(ج ۸، ص ۳۱۶، ب ۱۸-۱۵)

در اینجا دهقان چاچ از موبدی که نام او در مقدمه شاهنامه ابومنصوری «ماخ پیر خراسانی از هری»، (رضازاده ملک، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹) آمده و قزوینی آن را «شاج پسر خراسانی از هری» (قزوینی، ۱۳۳۲، ص ۳۵) آورده است، می پرسد که از داستان «پادشاهی هرمز» چه چیز به یاد داری؟ سپس ماخ پیر خراسانی داستان را برای راوی (دهقان)، بیان می کند. در این باره نولدکه می نویسد: «اینکه فردوسی طوری سخن می راند که گویی آنچه را که او به مسئولیت خود حکایت می کند از زبان او [ماخ] شنیده است، منافات قطعی با ادعای فوق ندارد. شاعر اغلب چنان سخن می گوید که گویی مطلب را از کسی شنیده است و حال آنکه در کتابی خوانده است.» (نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۴۲) این سخن نولدکه، حکایت از آن دارد که این پژوهشگر نیز تفاوتی میان شاعر و راوی شاهنامه قائل نشده است؛ زیرا این فردوسی نیست که می گوید مطلب را از ماخ شنیده بلکه این راوی داستان است که حقیقتاً از ماخ پیر خراسانی داستان را شنیده و در شاهنامه ابومنصوری روایت کرده است و پس از آن فردوسی این مطلب را در شاهنامه ابومنصوری خوانده و به همان شکل و ترتیب، گفتگوی میان ماخ موبد و دهقان راوی را به نظم کشیده است. با این عبارات، نولدکه کوشش می کند تا خواننده، منابع فردوسی را شفاهی نداند و این تصور برای او به وجود نیاید که فردوسی به طور مستقیم از موبدان و دهقانان، داستان های شاهنامه را شنیده و به نظم درآورده است. داستان هایی در شاهنامه وجود دارد که در آنها به موبد اشاره ای نشده، از اینرو خواننده تصور می کند در اینگونه موارد راوی، فردوسی است؛ در حالی که روش کار همان روش گذشته است. به عنوان مثال در پایان داستان «هفت خوان اسفندیار» می خوانیم:

به نام جهانداور این را بخوان

خداوند خورشید و تابنده ماه

سرآمد کنون قصه هفتخوان

که او داد بر نیک و بد دستگاه

اگر شاه پیروز بپسندد این نهادیم بر چرخ گردنده زین

(ج ۶، ص ۲۱۵، ب ۸۴۹-۸۴۷)

در ابتدا تصوّر می‌شود که این ابیات را فردوسی از زبان خود خطاب به امیر محمود غزنوی سروده است، در حالی که اینگونه نیست؛ زیرا در بیت آخر، فردوسی فعل «نهادیم» را به صورت جمع آورده نه مفرد. این فعل نشان می‌دهد که پایان یافتن داستان هفت‌خوان به کوشش جمع یا گروهی بوده و فردوسی تنها گفته‌های دهقان درباره خود و موبدان زرتشتی را منظوم کرده است. همچنین در انتهای «رزم کاووس با شاه هاماوران» می‌خوانیم:

بدین داستان گفتم آن کم شنود کنون رزم رستم باید سرود

(ج ۲، ص ۱۵۶، ب ۴۵۶)

در اینجا نیز تصوّر می‌شود این فردوسی است که می‌گوید داستان را آنگونه که شنیدم، بیان کردم و حال می‌خواهم رزم رستم را بسرایم، در حالی که این دهقان است که داستان را همانگونه که از موبد شنیده، روایت کرده و پس از آن قصد دارد داستان رزم رستم را روایت کند. در اینجا ممکن است تصوّر شود، واژه «سرود» به کار فردوسی یعنی سرودن شاهنامه اشاره دارد در حالی که «سرودن» در اینجا به معنی «روایت کردن» و یا «نقل کردن» است. چنانکه یکی از صفت‌های دهقان در شاهنامه، «سراینده» است و این صفت کاملاً با وظیفه او مطابقت می‌کند:

به‌گفتار دهقان کنون بازگرد نگر تا چه گوید سراینده‌مرد

(ج ۳، ص ۱۶۹، ب ۲۵۸۷)

چه گفت آن سراینده دهقان پیر ز گشتاسپ وز نامدار اردشیر

وزان نامداران پاکیزه‌رای ز داراب وز رسم و رای همای

(ج ۶، ص ۳۷۳، ب ۷-۶)

همچنین در ابتدای داستان «پادشاهی کیخسرو»، بیتی آورده شده که با اندکی بی‌دقتی می‌توان آن را به فردوسی نسبت داد، در حالی که این بیت نیز راجع به دهقان است:

سخن راند گویا بدین داستان دگر گوید از گفته باستان

(ج ۴، ص ۹، ب ۱۴)

ممکن است فکر کنیم که «گویا» در این بیت به معنی «شاعر» است و فردوسی در اینجا به خود اشاره می‌کند، اما این درست نمی‌نماید؛ زیرا «گویا» در این بیت به معنی «راوی» یا «گوینده» است و ما در ابیات دیگری از شاهنامه می‌بینیم که صفت «گوینده» برای دهقان به کار رفته است، از جمله در ابتدای داستان «مه‌بود با زروان» می‌خوانیم:

چو این داستان بشنوی یاد گیر ز گفتار گوینده دهقان پیر

(ج ۸، ص ۱۴۷، ب ۱۵۶۶)

در ابتدای داستان «اشکانیان» فردوسی که خود را سراینده فرتوتی می‌داند، اینچنین از سخن خود به روایت دهقان در شاهنامه ابومنصوری باز می‌گردد:

کنون ای سراینده فرتوت مرد سوی گاه اشکانیان بازگرد
چه گفت اندر آن نامه راستان که گوینده یاد آرد از باستان
چنین گفت داننده دهقان چاچ کزان پس کسی را نبند تخت عاج

(ج ۷، ص ۱۱۵، ب ۴۹-۴۶)

سپس نام برخی از پادشاهان اشکانی را می‌آورد و در انتها از زبان گوینده (دهقان)

می‌نویسد:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان گوید جهاندار تاریخشان
کزیشان جز از نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

(ج ۷، ص ۱۱۶، ب ۶۵-۶۴)

در دو بیت آخر، دهقان می‌گوید: هنگامی که پادشاهی اشکانیان به پایان رسید، دیگر کسی از آنها سخن نگفت و جهاندار (یکی از موبدان) تنها نامشان را شنیده و هیچ

چیز از تاریخشان برای من بازگو نکرده است. حتی در نامه خسروان یعنی خداینامه نیز به آنها اشاره‌ای نشده است. در بیت نخست، بهتر است به جای صفت «جهاندار» که در شاهنامه بیشتر برای پادشاهان به کار رفته، صفت «جهاندیده» که در تصحیح جلال خالقی مطلق آمده است، استفاده شود؛ زیرا صفت جهاندیده به معنای «باتجربه» با ویژگی‌های موبد مطابقت بیشتری دارد تا صفت جهاندار:

چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخ‌شان نگوید جهاندیده تاریخ‌شان
ازیرا جز از نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۱۳۹، ب ۸۳-۸۲)

در ابیاتی نیز فردوسی آشکارا به خواندن روایت دهقان اشاره می‌کند و این موضوع بخوبی نشان می‌دهد که فردوسی با خواندن کتابی، داستان‌های شاهنامه را می‌سروده و هیچکدام را از کسی مستقیم نشنیده و منبع او در سرودن شاهنامه، سنت شفاهی و نقلی آن زمان نبوده است. در ابتدای «داستان سیاوش» می‌گوید:

ز گفتار دهقان کنون داستان تو برخوان و برگوی با راستان
کهن گشته این داستان‌ها ز من همی نو شود بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۶، ب ۸-۹)

در ابتدای داستان «اکوان دیو»، فردوسی در سه بیت به راوی اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد این داستان از همان منبعی گرفته شده که دیگر داستان‌های شاهنامه بر اساس آن سروده شده است:

نباشی بدین گفته همداستان که دهقان همی گوید از باستان...
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر گر ایدونک باشد سخن دلپذیر
سخنگوی دهقان چنین کرد یاد که یک روز کیخسرو از بامداد

(ج ۴، ص ۳۰۲، ب ۱۶ و ۱۹-۲۰)

در ابتدای هیچ یک از داستان‌های شاهنامه اینگونه به دهقان در سه بیت اشاره نشده است، جز در این داستان که ویژگی‌های اسطوره‌ای آن از ویژگی‌های تاریخی

پیشی می‌گیرد و ممکن است خواننده‌ای که توان درک مفاهیم اسطوره‌ای را ندارد، آن را دروغ بیندارد و بر ساخته ذهن فردوسی بداند؛ از اینرو فردوسی با تکرار واژه دهقان در ابتدای داستان، تأکید می‌کند که داستان را بر اساس خیال‌پردازی خود نسروده بلکه آن را از زبان دهقانی آورده که داستان‌های دیگر شاهنامه به روایت او سروده شده است.

در داستان «اسکندر» نیز فردوسی به روایت دهقان اینگونه اشاره می‌کند:

چنین گفت گوینده پهلوی شگفت آیدت کاین سخن بشنوی
یکی شاه بد هند را نام کید نکردی جز از دانش و رای صید

(ج ۷، ص ۱۲، ب ۱۰۴-۱۰۳)

آشکار است که داستان اسکندر نیز بر اساس همان منبع، یعنی شاهنامه ابومنصوری سروده شده و از منابع شفاهی یا کتبی دیگری گرفته نشده است. در اینجا فردوسی به دهقان، «گوینده پهلوی» می‌گوید، گوینده‌ای که در شاهنامه ابومنصوری داستانی را روایت کرده که خواننده با شنیدن آن در شاهنامه فردوسی شگفت‌زده می‌شود.

در آغاز گفتیم که نام این راوی به احتمال فراوان «بهرام» بوده است و این نکته را وجود دو بیت در شاهنامه، اثبات می‌کند. نخستین بیت در پایان داستان «رستم و سهراب» آمده است:

چنین گفت بهرام نیک‌وسخن که با مردگان آشنایی مکن
نه ایدر همی ماند خواهی دراز بسیجیده باش و درنگی مساز

(ج ۲، ص ۲۴۹، ب ۱۰۵۴-۱۰۵۳)

شاید به جای آنکه این بهرام را موبدی بدانیم که داستان رستم و سهراب را به خداینامه پهلوی برده (نحوی، ۱۳۸۴، ص ۶۰) و یا چون محمدتقی بهار تصوّر کنیم که او همان بهرام بن مردانشاه، موبد شهر شاپور است که کتاب او مأخذ حمزه اصفهانی و نویسنده مجمل‌التواریخ بوده است، (صفا، ۱۳۸۹، ص ۸۳)، بهتر باشد او را همان دهقانی

بدانیم که داستان‌های شاهنامه ابومنصوری و از جمله همین داستان رستم و سهراب توسط او روایت شده و فردوسی برای همین، صفت «نیکوسخن» را برای او آورده است. در دومین بیت که در پایان داستان «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» آمده است، می‌خوانیم:

چنین گفت موبد به بهرام تیز که خون سر بی‌گناهان مریز
چو خواهی که تاج تو ماند به جای مبادی جز آهسته و پاک‌رای
نگه‌کن که خود تاج با سر چه گفت که با مغزت ای سر خرد باد جفت

(ج ۲، ص ۲۴۹، ب ۱۰۵۴-۱۰۵۳)

این ابیات پس از کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو گفته شده و بهرامی که در بیت نخست، موبد، خطاب به او پند و اندرز را بیان می‌کند، به نظر می‌رسد پادشاهی است که موبد از او می‌خواهد خون بی‌گناهان را بیهوده بر زمین نریزد. اما این برداشت، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا در اینجا ما حضور موبدی را می‌بینیم که مانند داستان‌های دیگر شاهنامه، احتمالاً داستان نبرد کیخسرو با افراسیاب توسط او ترجمه شده و روی سخن او با پادشاهان است؛ اما به راوی شاهنامه که بهرام نام دارد، پند و اندرز خود را می‌گوید تا او این اندرز را در شاهنامه ابومنصوری بیان کند. اگر بپذیریم که راوی شاهنامه، دهقانی بوده که بهرام نام داشته، باید گفت که به احتمال فراوان این فرد مانند دیگر موبدانی که برای ترجمه خداینامه پهلوی فراخوانده شده بودند، زرتشتی بوده است و برای همین نامی غیر اسلامی دارد. زرتشتی بودن راوی شاهنامه ابومنصوری نشان می‌دهد، مقدمه قدیمی که از این کتاب بر جای مانده توسط این فرد نوشته نشده است؛ زیرا در این مقدمه به سخن پیامبر اسلام اشاره شده که نویسنده با گفتن «پیغامبر ما، صلی الله علیه و سلم» (رضازاده ملک، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰) و آوردن سخن پیامبر به زبان عربی، مسلمان بودن خود را نشان داده است.

برخی از اشتباهات شاهنامه پژوهان

اگر در خواندن شاهنامه، راوی تشخیص داده نشود، در شناسایی افراد و درک درست معانی و مفاهیم ابیات دچار مشکل خواهیم شد. اکنون با این دیدگاه که شاعر و راوی در شاهنامه فردوسی دو شخصیت متفاوت‌اند، می‌توان سخنان آنان را از هم بازشناخت و با تفکیک آنها، نشان داد که بسیاری از تصورات ما درباره فردوسی با توجه به شاهنامه و ابیاتی از آن بوده که گمان می‌رفته از زبان فردوسی بیان شده است، در حالی که باید با ظرافت بیشتری با این موضوع برخورد کرد تا کلام فردوسی با کلام راوی در هم آمیخته نشود. همین نکته سبب شده، برخی از شاهنامه پژوهان تفسیرهای نادرستی از شاهنامه ارائه کنند که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره خواهیم کرد. در ابتدای داستان «سخن پرسیدن موبد از کسری» آمده:

یکی پیر بُد پهلوانی سخن به گفتار و کردار گشته کهن
چنین گوید از دفتر پهلوان که پرسید موبد ز نوشین روان

(ج ۸، ص ۲۸۰، ب ۳۸۸۶-۳۸۸۵)

جلال خالقی مطلق در توضیح این دو بیت می‌نویسد: «در بیت دوم «پهلوان» لقب ابومنصور عبدالرزاق است و بنابراین خواست از «دفتر پهلوان» همان شاهنامه ابومنصوری است.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ص ۹) در صورتی که در بیت نخست، فردوسی سخن راوی را که درباره یکی از موبدان زرتشتی است، به نظم کشیده و از جمله صفات را او که سخن گفتن پهلوانی است، آورده است. مراد از «دفتر پهلوان» نه شاهنامه ابومنصوری که خداینامه است؛ زیرا فردوسی در ابتدای این داستان مانند موارد دیگر سخن راوی را آورده است و داستان «سخن پرسیدن موبد از کسری» را از زبان این راوی بیان می‌کند. در اینجا اشاره به ابومنصور عبدالرزاق، اشاره نادرستی است. در اینگونه موارد هرگاه واژه «پهلوان» در شاهنامه به کار رفت، نمی‌توان با استناد به بیتی از دیباچه شاهنامه (یکی پهلوان بود دهقان نژاد...) بگوییم مراد از پهلوان، ابومنصور عبدالرزاق است.

محمود امیدسالار می‌نویسد: «فردوسی مأخذ برخی از داستان‌های شاهنامه را در ضمن متن حماسه خود آورده است و از روی ابیات وی می‌توان حدس زد که آیا حکایت را از دهان کسی شنیده بوده و یا از کتابی نقل کرده است. مثلاً در داستان رزم کاموس کشانی با رستم می‌گوید:

کنون رزم کاموس پیش آوریم ز دفتر به گفتار خویش آوریم

(ج ۴، ص ۱۱۶، ب ۱۶)

ذکر دفتر به عنوان مأخذ داستان کاموس نشان می‌دهد که این حکایت قبل از فردوسی نیز به صورت کتبی و یا ادبی وجود داشته، در حالی که مثلاً داستان رستم و سهراب را فردوسی از متن کتابی نقل نکرده و آن را از کسی شنیده است. «امیدسالار، ۱۳۸۱، ص ۱۸) در مورد داستان «رستم و سهراب» ما پیش از این نشان دادیم که این داستان از زبان موبدی برای راوی بیان شده و فردوسی تنها با خواندن داستان در منبع خود، روایت دهقان را به نظم درآورده است، از اینرو مأخذ این داستان نمی‌تواند شفاهی باشد.

ابوالفضل خطیبی درباره ابیات زیر که در ابتدای داستان «طلخند و گو» آمده، می‌نویسد:

[چنین گفت شاهوی بیداردل که ای پیر دانای و بسیاردل]
ایا مرد فرزانه و تیزویر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
که در هند مردی سرافراز بود که با لشکر و خیل و با ساز بود

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۲۱۷، ب ۲۸۱۳-۲۸۱۱)

«دو بیت نخست مطابق است با ضبط یگانه نسخه لندن [۶۷۵ هـ ق] که آشکارا سست است. در اینجا، هم راوی داستان پیر است و هم مخاطب او! معمولاً پیر دانا و فرزانه صفات راوی است تا مخاطب. در اینجا کاتب ل از یک بیت شاعر که با اختلاف‌هایی در همه دستنویس‌های دیگر آمده، دو بیت بالا را بر ساخته است. بیت اصلی این است:

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر - ز شاهوی پیر این سخن یادگیر -

که در هند مردی سرافراز بود که با گنج و با لشکر و ساز بود

البته مصححان چاپ شوروی متوجه اشکالات موجود در دو بیت مذکور شده و از همین رو، بیت یکم را در قلب تردید نهاده‌اند، ولی خواننده اگر هم بخواهد این بیت را نادیده بگیرد، دو اشکال اساسی باقی می‌ماند: ۱. از آنجا که بیت دوم با بیت یکم پیوند دارد، نمی‌تواند آغاز خوبی برای داستان باشد؛ ۲. در بیت دوم آثاری از جعل کاتب همچنان باقی مانده است. بنابراین، به نظر نگارنده، در این گونه موارد، مصحح متن باید درباره کلیت یک متن تصمیم قاطعی بگیرد. «خطیبی، ۱۳۸۳، ص ۳۹» باید گفت که حذف نکردن بیت نخست از داستان و آوردن آن، کار درست مصححان مسکو را نشان می‌دهد؛ زیرا آنها بیت درستی را با وجود تردیدی که نسبت به درستی آن داشته‌اند، باز در متن شاهنامه قرار داده‌اند اما خطیبی، به اشتباه راوی داستان را موبد دانسته و بدون در نظر گرفتن تفاوت راوی و شاعر در شاهنامه، بیت تصحیح خود را به متن تصحیح خالقی مطلق برده است. (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۳۱۹، ب ۲۸۴۸) در اینجا، چنانکه پیش از این گفته شد، موبد (شاهوی)، داستان را برای راوی (پیر دانای و بسیار دل) بازگو کرده است و در بیت دوم از او خواسته که به سخنان او دقت کند و آن را بیاموزد، پس دلیلی بر نادرستی و جعل بیت در اینجا وجود ندارد؛ زیرا فردوسی گفتگوی میان شاهوی و دهقان را به نظم درآورده است.

ابراهیم پورداود نیز در توضیح ابیاتی که فردوسی پس از معرفی پادشاهان اشکانی بر اساس شاهنامه ابومنصوری آورده، می‌گوید: «فردوسی پس از آن از نه پادشاه نام می‌برد و در پایان پوزش خواسته، گوید:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهاندار تاریخشان

کزیشان جز از نام نشینده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷، ص ۱۱۶، ب ۶۵-۶۴)

شک نیست که «نامه خسروان» همان شاهنامهٔ مثنوی ابومنصور است که زمینه کار فردوسی بوده و از روی همان شاهنامهٔ منظوم ساخته است.» (پورداد، ۱۳۶۳، صص ۱۰۵-۱۰۴) او در توضیح خود گوینده را فردوسی می‌داند، در حالی که گوینده را باید راوی شاهنامهٔ ابومنصور دانست نه فردوسی. در این ابیات منظور از «نامه خسروان» خداینامه است نه شاهنامهٔ ابومنصور و ما پیش از این در مورد این ابیات توضیحاتی را ذکر کردیم.

در ابتدای داستان «کیومرث»، می‌خوانیم:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست...
پژوهندهٔ نامهٔ باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۸، ب ۱ و ۵-۶)

جلال‌الدین کزازی در توضیح دهقان و موبد با توجه به ابیاتی که ذکر شد، می‌نویسد: «شیوهٔ فردوسی است که گاه داستان‌ها را از زبان دهقان سخن‌گوی باز می‌گوید و گاه از زبان موبد. از این روی، می‌تواند بود که وی واژهٔ «دهقان» را چونان کنایه‌ای از موبد که به آیین و فرهنگ باستانی ایران پایبند و گروا مانده بوده است، به کار برده باشد.» (کزازی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۰) آشکار است که ایشان نیز راوی شاهنامه را افراد مختلفی (گاه دهقان و گاه موبد) می‌دانند اما با توجه به آنچه گفته شد، این برداشت در شاهنامه پذیرفتنی نیست. اینگونه سخنان و نتیجه‌گیری‌ها که در ابتدا نیز به برخی از آنها اشاره شد، سبب شده منابع فردوسی را در نظم شاهنامه شفاهی یا کتبی - شفاهی بدانند و در بیشتر موارد استفاده از منابع متعددی را به فردوسی نسبت دهند، چنانکه محمدجعفر محجوب می‌نویسد: «فردوسی خود نیز به تکرار اشاره می‌کند که در نظم شاهنامه از منابعی سود جست است... گاه نیز منبع فردوسی شفاهی بوده است. اینگونه داستان‌ها را حکیم از زبان دهقان، موبد و حتی معشوق خویش شنیده و سپس آنها را به نظم کشیده است.» (محجوب، ۱۳۷۸، ص ۶۰)

تا اینجا این نکته آشکار است که راوی شاهنامه، خود فردوسی نیست بلکه فردوسی سخنان دهقانی را به نظم درآورده که گویا راوی منبع فردوسی یعنی شاهنامه ابومنصوری بوده است؛ این دهقان داستان‌های خداینامه پهلوی را که توسط چهار موبد زرتشتی ترجمه می‌شده، از آنها می‌شنیده و سپس در کتاب شاهنامه ابومنصوری روایت می‌کرده است؛ فردوسی نیز پس از به دست آوردن این کتاب، هنر خود را در به نظم کشیدن روایت دهقان نشان داده و وظیفه خود را با نو کردن سخنان کهن، به پایان رسانده است:

کهن گشته این نامه باستان ز گفتار و کردار آن راستان
همی نو کنم گفته‌ها زین سخن ز گفتار بیدار مرد کهن

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۲۱۰، ب ۳۳۶۹-۳۳۶۸)

تفاوت گونه زبانی راوی و فردوسی و بازتاب آن در شاهنامه

علی رواقی در مقاله «شاهنامه فردوسی، دست‌نویس فلورانس»، به دگرگونی آوایی برخی از واژگان دست‌نویس فلورانس اشاره می‌کند و وجود ناهم‌خوانی‌های آوایی و گاه واژه‌ای و تلفظی این دست‌نویس را با دیگر دست‌نویس‌های شاهنامه به حوزه دوره‌ای خاص نسبت می‌دهد که این دست‌نویس در آن نوشته شده و آن را گونه‌ای ویژه از زبان فارسی می‌داند که به دست کاتبی فرارودی (ماوراءالنهری) نوشته شده که این کاتب برخی از واژگان شاهنامه را مطابق با زبان رایج شمال شرق و فرارود (ماوراءالنهر) تغییر داده است.

رواقی ابتدا به مقاله‌های جلال خالقی مطلق یعنی «معرفی و ارزیابی برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه» و «دست‌نویس شاهنامه، مورخ ششصد و چهارده هجری قمری» اشاره می‌کند و سپس به نقد نظر او درباره این دست‌نویس‌ها می‌پردازد، بدین شکل که نظر خالقی مطلق درباره کهن بودن ضبط برخی از واژگان نسخه‌های فلورانس (۶۱۴)، استانبول (۹۰۳) و لندن (۸۹۱) را با توجه به دانش گونه‌شناسی و ویژگی‌های

واژگانی کتاب‌هایی چون *راحة الصدور*، ترجمه تفسیر طبری، *هدایة المتعلمین فی الطب*، رودکی، *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم* مورد تردید قرار می‌دهد. او اشاره می‌کند که این کتاب‌ها همگی در حوزه زبانی فرارود (ماوراءالنهر) نوشته شده‌اند پس وجود اینگونه ضبط‌ها نشانه آن است که کاتبان فرارودی این سه دست‌نویس بویژه دست‌نویس فلورانس، واژگان شاهنامه را به حوزه زبانی خود نزدیک کرده‌اند و از این رهگذر تغییرات و دگرگونی‌هایی در واژگان شاهنامه به وجود آورده‌اند که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کاربرد حرف «پ» به جای «ف» چنانکه در واژه‌های *گوسپند*، *سپید*، *پولاد*، *پارس*، *پیل*، *پیروز* و غیره دیده می‌شود و همچنین کاربرد فعل «نبشتن» و مشتقات آن به جای «نوشتن»، استفاده از حرف «بد/بذ» به جای حرف «به»، «چُن» به جای «چو»، «او مید» به جای «امید»، «دشخوار» به جای «دشوار»، «گیومرت»، «طهمورت» و «اگریرت» به جای «کیومرت»، «طهمورث» و «اگریرث»، «کُستی» به جای «کُشتی»، کاربرد «کام»، «جوان»، «هفت» و «بار» با پسوند «ه» و «لغام»، «پای‌وند» و «گیارنده» به جای «لگام»، «پای‌بند» و «گذارنده». رواقی این موارد را عاملی می‌داند که سبب شده متن شاهنامه از گونه زبانی ناحیه‌ای که فردوسی در آن می‌زیسته و مطابق آن شاهنامه را سروده، فاصله بگیرد و به گونه زبانی مردم فرارود نزدیک شود. (رواقی، ۱۳۹۲، صص ۲۹۷-۳۳۱) او همچنین درباره مقاله‌های خالقی مطلق می‌نویسد: «مصحح محترم شاهنامه در مقاله‌های خود کوشیده است با سنجش شماری از واژه‌های کاربردی در دست‌نویس فلورانس با پاره‌ای از متن‌های کهن فارسی همچون ترجمه تفسیر طبری و *هدایة المتعلمین و التفهیم* ثابت کند که نسخه فلورانس از زبان کهن برخوردار است و واژه‌ها و کاربردهای آن دیرینگی و قدمتی بسیار دارد. متأسفانه مصحح محترم شاهنامه به ناهمخوانی فراوان و گسترده‌ای که گونه زبانی فردوسی طوسی با گونه زبانی مردم ماوراءالنهر داشته و دارد کمتر توجه کرده است و هم از این روی به مقایسه و سنجشی نابرابر و ناهمگون میان زبان شاهنامه و متون فرارودی (ماوراءالنهری) پرداخته است.» (رواقی، ۱۳۹۲، ص ۳۳۱) رواقی در پایان مقاله خود به واژه‌های «ریژ/ژیژ»، «شافیدن» و

«فرامشت» که در دستنویس فلورانس آمده، اشاره می‌کند و اینگونه واژه‌ها را متعلق به حوزه شرق و شمال شرق ایران می‌داند که همگی نشانه ناسازگاری زبان دستنویس فلورانس با زبان معیار فردوسی است. (رواقی، ۱۳۹۲، صص ۳۴۱-۳۳۲)

اما محمدافشین وفایی در مقاله «عیب‌جویان بیشتر گم کرده راه (نقدی بر فرهنگ شاهنامه دکتر علی رواقی)» به مخالفت با نظر علی رواقی پرداخته است و واژه‌هایی را که رواقی مربوط به حوزه گویشی فرارود دانسته، واژه‌های کهنی معرفی می‌کند که وجود برخی از آنها در نسخه‌های دیگر از جمله نسخه لندن (۶۷۵) و همچنین کتاب‌هایی که در حوزه زبانی فرارود نوشته نشده، رواج این واژگان را در مناطق دیگر ایران نشان می‌دهد. (وفایی، ۱۳۹۰، صص ۷۰۹-۶۹۸) اما اگر فرض کنیم که استدلال علی رواقی در مورد واژگانی که به گونه زبانی فرارود (ماوراءالنهر) مربوط می‌شوند، استدلال درستی است، باز نمی‌توان کاربرد آنها را در سه نسخه مورد نظر بویژه نسخه فلورانس (۶۱۴) نشان دهنده دستبرد کاتبان فرارودی این دست‌نویس‌ها برای نزدیک کردن شاهنامه به گونه زبانی خود دانست؛ زیرا همانطور که پیش از این گفته شد، راوی شاهنامه فردی بوده که فردوسی او را «دهقان چاچ» معرفی کرده است. این نکته را باید در نظر داشت که شهر چاچ در گذشته از شهرهای فرارود (ماوراءالنهر) محسوب می‌شده است و ابومنصور المعمری وزیر ابومنصور عبدالرزاق باید این راوی را از شهر چاچ به طوس فراخوانده باشد تا در فراهم آوردن شاهنامه ابومنصوری، موبدان را یاری کند. از اینرو می‌توان کاربرد واژگان و تلفظ‌های فرارودی در سه نسخه فلورانس (۶۱۴)، استانبول (۹۰۳) و لندن (۱۸۹۱) را به فرض درست دانستن استدلال علی رواقی، نه دخالت کاتبان این دستنویس‌ها برای نزدیک کردن متن شاهنامه به گونه زبانی خود بلکه ضبط‌های کهن و اصیلی دانست که احتمالاً توسط راوی شاهنامه (دهقان چاچ) به منبع فردوسی (شاهنامه ابومنصوری) راه یافته‌اند و فردوسی با امانتداری‌ای که خاص اوست نه تنها به اصل داستان‌ها وفادار بوده بلکه واژگان منبع خود را تا آنجا که در وزن شعر خللی ایجاد نمی‌کرده به متن منظوم شاهنامه برده است و کاتبان سه دست‌نویس یاد

شده با امانتداری و یا آشنایی که با تلفظ و معنای این واژگان داشتند، آنها را در دست‌نویس خود حفظ کرده‌اند. در مورد استفاده فردوسی از واژگان منبع خود یعنی شاهنامه ابومنصوری، مثال خوبی وجود دارد و آن کاربرد کم واژگان تازی در داستان‌های شاهنامه است. اگر به واژگانی که فردوسی در شاهنامه برای بیان سخنان خود استفاده کرده، مثلاً آنجا که محمود غزنوی را ستایش می‌کند، و واژگانی که برای نظم سخنان راوی شاهنامه ابومنصوری به کار برده، دقت کنیم، خواهیم دید که تفاوتی میان این دو وجود دارد. شاید برخی تصور کنند که کاربرد اندک کلمات عربی در شاهنامه به این خاطر بوده که فردوسی با روحیه ملی‌گرایی یا عرب‌ستیزی در استفاده نکردن از واژگان تازی تعمّدی داشته در حالی که این نظر، نظر نادرستی است؛ زیرا فردوسی در بخش‌هایی از شاهنامه که از زبان خود سخن می‌گوید، زبانی را به کار برده که مطابق با زبان هم‌عصرانش یعنی عنصری و فرخی است و از به کار بردن کلمات عربی هیچ ابایی ندارد، مثلاً در دیباچه شاهنامه بویژه در قسمتی که به ستایش پیامبر پرداخته و سبب نظم کتاب را بیان کرده است، درصد کلمات عربی افزایش می‌یابد. همچنین بخش‌هایی از شاهنامه که فردوسی از شرایط زندگی خود سخن می‌گوید و یا به ستایش محمود غزنوی می‌پردازد، هیچ کراهیتی از آوردن واژگان عربی ندارد. در اینجا جدای از بخش‌هایی که گفته شد، می‌توان به آغاز داستان «اکوان دیو» اشاره کرد که فردوسی مقدمه‌ای از خود در ابتدای داستان آورده است:

تو بر کردگار روان و خرد	ستایش گزین تا چه اندر خورد
بیین ای خردمند روشن‌روان	که چون باید او را ستودن توان
همه دانش ما به بیچارگی است	به بیچارگان بر بیاید گریست
تو خستوشو آن‌را که هست و یکی است	روان و خرد را جزین راه نیست
ایا فلسفه‌دان بسیارگوی	بپویم به‌راهی که گویی مپوی
تورا هرچ بر چشم سر بگذرد	نگنجد همی در دلت با خرد
سخن هرچ بایست توحید نیست	بناگفتن و گفتن او یکی است

توگر سخته‌ای، شوسخن سخته‌گوی
 به یک دم زدن رستی از جان و تن
 همی بگذرد بر تو ایام تو
 نخست از جهان آفرین یاد کن
 کزویست گردون گردان به پای
 جهان پر شگفت است چون بنگری
 که جانت شگفت است و تن هم شگفت
 دگر آنکه این گرد گردان سپهر
 نباشی بدین گفته هم داستان
 خردمند کین داستان بشنود
 ولیکن چو معنیش یادآوری
 تو بشنو ز گفتار دهقان پیر
 (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۴، صص ۳۰۱-۳۰۲، ب ۱۹-۱)

در این نوزده بیت ما کلمات عربی «فلسفه»، «توحید»، «ایام»، «آلت»، «ولیکن» و «معنی» را می‌بینیم که این تعداد در نوزده بیت برای شاهنامه که در آن به ندرت واژه عربی دیده می‌شود، تعداد زیادی است. حال نباید نتیجه گرفت که این ابیات یا کلمات، دستکاری نسخه‌نویسان بوده و نسخه‌نویسی آنها را به متن شاهنامه برده است. اگر این ابیات را فردوسی با توجه به روایت دهقان در شاهنامه ابومنصوری، می‌سرود، می‌دیدیم که فردوسی برابر نهاد فارسی آنها را مطابق با منبع خود به کار می‌برد، زیرا دهقان، فرد مسلمانی نبوده که از کلمات عربی استفاده کند. جدای از این، منبع موبدان زرتشتی در نوشتن شاهنامه ابومنصوری یعنی خداینامه، منبعی نبوده که به زبان عربی نوشته شده باشد. اما دلیلی که می‌توان برای درصد کم واژگان عربی در شاهنامه آورد این است که فردوسی نه تنها به اصل داستان که دهقان آن را روایت کرده، وفادار بوده بلکه به کاربرد کلماتی که او در شاهنامه ابومنصوری آورده و با آن داستان را بیان کرده نیز وفادار بوده

است؛ یعنی فردوسی وظیفه خود می‌دانسته که حتی واژگان متن شاهنامه ابومنصوری را برای حفظ روایت دهقان در شاهنامه منظوم خود استفاده کند. چنانکه محمدامین ریاحی به خوبی به این موضوع اشاره کرده است: «چهار موبد سالخورده از چهار شهر گرد آمده‌اند و نشست‌اند... و کتابی نوشته‌اند که طبعاً لغات عربی در آن به نسبت آثار دیگر آن عصر کمتر به کار رفته بوده، و این ویژگی در دیباچه آن که در دست است دیده می‌شود. سال‌ها بعد که فردوسی آن کتاب را به نظم درآورده در شاهنامه او هم به همین دلیل الفاظ تازی فراوان نیست.» (ریاحی، ۱۳۸۹، ص ۶۰)

با توجه به این نکته باید گفت که سخن جلال خالقی مطلق درباره ضبط‌های کهن و اصیل واژگان دستنویس‌های فلورانس (۶۱۴)، استانبول (۹۰۳) و لندن (۸۹۱)، سخن درستی است و نمی‌توان آنها را چنانکه علی رواقی اشاره می‌کند دستکاری کاتبان این دستنویس‌ها برای نزدیک کردن به گونه زبانی فرارود (ماوراءالنهر) دانست.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که مأخذ فردوسی در نظم شاهنامه، کتابی بوده که همه داستان‌های آن را دهقان کهن‌سالی که اهل شهر چاچ بوده و بهرام نام داشته، روایت کرده است. این راوی کسی است که ترجمه خداینامه را از موبدان می‌شنیده و آن را به روایت خود در شاهنامه ابومنصوری (منبع فردوسی) بیان می‌کرده است. پس از آن فردوسی با به دست آوردن این کتاب، همه داستان‌های شاهنامه را بر اساس روایت این دهقان به زیباترین و بهترین شکل ممکن به نظم درآورده است. با توجه به تفاوتی که میان راوی و شاعر در شاهنامه فردوسی وجود دارد، نادرستی تفسیر و برداشت پژوهشگرانی که استفاده از منابع گوناگون کتبی و شفاهی یا کتبی-شفاهی را به فردوسی نسبت می‌دهند و یا نظم داستان‌هایی چون «رستم و سهراب»، «اکوان دیو»، «اسکندر»، «رستم و اسفندیار» و «بیژن و منیژه» را حاصل دوران جوانی و استفاده او از منابع شفاهی یا کتبی دیگری غیر از شاهنامه ابومنصوری

می‌دانند، آشکار می‌شود. سبک روایت دهقان که داستان را بر اساس ترجمه موبدی بیان می‌کند، نشان می‌دهد که ما با راویان متعدّد روبه‌رو نیستیم بلکه داستان‌های شاهنامه از زبان یک نفر روایت شده است.

با توجه به حضور غیرمستقیم راوی در شاهنامه و اینکه فردوسی او را ملاقات نکرده بلکه به گفته‌های او در کتابی اشاره می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که مأخذ فردوسی در هیچ یک از داستان‌های شاهنامه مأخذی شفاهی نبوده است. اینکه فردوسی داستان‌های شاهنامه را روایت نمی‌کند به دلیل آن است که او خود را مانند طبری یا ثعالبی، مورّخ نمی‌داند بلکه کوشش می‌کند تنها به عنوان یک شاعر، روایت شخص دیگری را از تاریخ ایران به نظم درآورد.

با توجه به شواهدی که بیان شد، می‌توان گفت که فردوسی نه تنها در بیان دقیق داستان، امانتداری وظیفه‌شناس و دقیق بوده است بلکه برای بیان روایت دهقان و بیان دقیق سخنان او به واژگان مأخذ خود نیز وفادار بوده و تا آنجا که توانسته کوشش کرده از خود، واژه‌ای به داستان نیافزاید. فردوسی آنجا که از زبان خود سخن می‌گوید مانند ابتدای داستان اکوان دیو هیچ ابایی از کاربرد کلمات عربی ندارد اما آنجا که از زبان راوی سخن می‌گوید، کلمات عربی به ندرت دیده می‌شوند و همین موضوع درصد کم کلمات عربی در شاهنامه فردوسی را توجیه می‌کند. به نظر می‌رسد فردوسی حتی تلفظ واژگانی را که دهقان در روایت خود استفاده کرده، در نظر داشته و آنها را به همان شکل در شاهنامه حفظ کرده است و این موضوع را کاربرد گونه زبانی فرارودی (ماوراءالنهری) در برخی از واژگان شاهنامه اثبات می‌کند.

منابع و مأخذ

الف) کتابها:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰)، داستان داستان‌ها، رستم و اسفندیار، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- ۲- پورداد، ابراهیم (۱۳۶۳)، داستان بیژن و منیژه، تهران، انتشارات جویا.
- ۳- حمیدیان، سعید (۱۳۸۷)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، انتشارات ناهید.
- ۴- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، گل رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز.
- ۵- دیویدسن، الگا (۱۳۸۷)، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه فرهاد عطایی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۶- ریاحی، محمدمین (۱۳۸۹)، فردوسی، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، نامورنامه، درباره فردوسی و شاهنامه، تهران، انتشارات سخن.
- ۸- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۹)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، شاهنامه فردوسی (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سیزدهم، تهران، نشر قطره.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۱- قزوینی، محمد (۱۳۳۲)، بیست مقاله قزوینی به کوشش عباس اقبال آشتیانی، جلد دوم، تهران، چاپخانه مجلس شورای ملی.
- ۱۲- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۳)، نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، ج ۱، چاپ دوم، تهران، نشر سمت.
- ۱۳- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، آفرین فردوسی (سی قصه از داستان‌های شاهنامه)، تهران، انتشارات مروارید.

۱۴- مینوی، مجتبی (۱۳۶۹)، داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی، با تجدید نظر در تصحیح و توضیح متن و مقابله با نسخه فلورانس، به کوشش مهدی قریب و مهدی مدائینی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۵- _____ (۱۳۷۲)، فردوسی و شعر او، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام.

۱۶- نولدکه، تئودور (۱۳۶۹)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ چهارم، تهران، نشر جامی و مرکز نشر سپهر.

ب) مقالات:

- ۱- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۳)، «تأملی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۹۲، صص ۱۴۸-۸۵.
- ۲- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱)، «سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه (ایران شناسی در غرب)»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، صص ۲۱۰-۱۸۹.
- ۳- _____ (۱۳۸۱)، «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، صص ۵۴۷-۵۴۰.
- ۴- _____ (۱۳۸۱)، «راز روین تنی اسفندیار»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، صص ۲۸۱-۲۵۴.
- ۵- حسن آبادی، محمود (۱۳۹۴)، «شفاهی یا کتبی؟ بررسی نظریات مربوط به سرچشمه شاهنامه»، جستارهای ادبی، شماره ۱۸۸، صص ۴۸-۱۵.
- ۶- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶)، «از شاهنامه تا خداینامه»، نامه ایران باستان، سال هفتم، شماره اول و دوم، صص ۱۱۹-۳.
- ۷- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۷)، «در پیرامون منابع فردوسی»، ایران شناسی، سال دهم، شماره ۳، صص ۵۳۹-۵۱۲.

- ۸- _____ (۱۳۷۹)، «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی (۳)»، ایرانشناسی، شماره ۴۵، صص ۵۸-۸۱.
- ۹- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۹، صص ۷۳-۵۴.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۳)، «انتخاب اقدم یا ترجیح اصح؟ (۲)»، نامه ایران باستان، سال چهارم، بهار و تابستان، شماره ۱، صص ۲۳-۵۷.
- ۱۱- دیویس، دیک (۱۳۷۷)، «مسئله منابع فردوسی»، ترجمه سعید هنرمند، ایرانشناسی، سال دهم، شماره ۱، صص ۹۲-۱۱۰.
- ۱۲- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۸۳)، «دبیاچه شاهنامه ابومنصوری، نامه انجمن»، شماره ۱۳، صص ۱۶۶-۱۲۱.
- ۱۳- رواقی، علی (۱۳۹۲)، «شاهنامه فردوسی، دست‌نویس فلورانس»، مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۲۸۶-۲۷۴.
- ۱۴- متینی، جلال (۱۳۷۷)، «درباره مسئله منابع فردوسی»، ایرانشناسی، سال دهم، شماره ۲، صص ۴۳۰-۴۰۱.
- ۱۵- نحوی، اکبر (۱۳۸۴)، «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۸، صص ۳۲-۶۴.
- ۱۶- وفایی، محمدافشین (۱۳۹۰)، «عیب‌جویان بیشتر گم کرده راه (نقدی بر فرهنگ شاهنامه دکتر علی رواقی)»، بخارا، شماره ۸۵، صص ۷۳۷-۶۹۳.